

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثُمَّ إِنَّ مَا ذَكَرْنَا كُلَّهُ مِنْ رَجُوعِ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ بِمَا يَغْرِمُهُ إِنَّمَا هُوَ إِذَا كَانَ الْبَيْعُ الْمَذْكُورَ صَحِيحاً مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ كَوْنِ الْبَائِعِ غَيْرَ مَالِكٍ، أَمَّا لَوْ كَانَ فَاسِداً مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى فَلَا رَجُوعَ عَلَى الْبَائِعِ...»

عدم ضمان بایع بر فرض نقصانی غیر از فضولی بودن معامله

بحث در این بود که اگر در بیع فضولی، مالک اصلی معامله را اجازه نکرد و مالی هم که مشتری از بایع فضولی گرفته بود، در یدش تلف شد، مرحوم شیخ (ره) فرموده: مشتری می‌تواند غراماتی را که مالک از این او می‌گیرد، از بایع بگیرد، مگر آن غراماتی که مساوی با ثمن و یا مقابل ثمن باشد.

در این بحث فرموده‌اند: رجوع مشتری به بایع در صورتی است که آنچه منشاء نقصان و فساد معامله بوده، همین فضولی بودن معامله باشد، اما اگر منشاء نقصان معامله، امر دیگری غیر از فضولی بودن بایع باشد، مثلاً علاوه بر این که بایع فضولی است، مشتری هم شیء مجهولی را از بایع خریده و معامله روی شیء مجهول هم باطل است، که این شیء مجهول را از بایع گرفته و در ید مشتری تلف شده، در اینجا دیگر در غرامتهایی که مالک از این مشتری می‌گیرد، مشتری حق رجوع به بایع را ندارد.

آنجا که می‌گفتیم: مشتری حق رجوع به بایع را دارد، علتش این بود که آنچه که باعث غرور و ضرر مشتری شده، بایع بوده، یعنی بایع با ادعای مالک بودن معامله کرده و مشتری هم چیزی از او خریده، بعد معلوم شده که بایع مالک نبوده است. لذا بایع منشاء و علت شده در این که مشتری غراماتی را به مالک بدهد و «المغرور يرجع الي من غر» در اینجا جریان دارد.

اما در مواردی که مساله نقصان معامله از جهت دیگری باشد، مثلاً از این باب که اصلاً مبیع از اول مجهول بوده و معامله هم روی این جهت اشکال داشته، دیگر بایع سبب غرور مشتری نیست و اگر مالک غراماتی را از مشتری گرفت، دیگر مشتری حق رجوع به این بایع را ندارد.

حکم صورت رجوع مالک به بایع

مطلب دوم این است که حال در این معامله فضولی، که بایع ید عدوانی بر مبیع پیدا کرد و این مبیع را به مشتری فروخت و مشتری هم ید عدوانی پیدا کرد و این مال در یدش تلف شد، تا اینجا گفتیم که: مالک می‌تواند به مشتری رجوع کرده و غرامات را بگیرد و در بعضی از مواردش هم گفتیم: مشتری می‌تواند به بایع رجوع کرده و غرامتهایی را که به مالک پرداخته از بایع بگیرد.

حال بحث این است که اگر مالک از ابتدا به خود بایع رجوع کرد و غرامات را از بایع گرفت، آیا بایع هم می‌تواند به مشتری رجوع کرده و غرامات را از او بگیرد.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در موردی که گفتیم: مشتری به بایع رجوع می‌کند، اگر مالک مستقیماً سراغ بایع آمد، دیگر بایع حق رجوع به مشتری را ندارد، اما در مقدار غراماتی که شیخ(ره) از آن تعبیر کرده به «المساویه للثمن، المقابله للثمن»، اگر مالک تمام اینها را از بایع گرفت، که گفتیم: مشتری اگر به مالک می‌داد، در آن مقدار مقابل با ثمن حق رجوع به بایع نداشت، چون بایع در آن مقدار سبب برای غرور مشتری نشده، در اینجا هم بایع می‌تواند در آن مقدار مقابل با ثمن به مشتری رجوع کرده و از او بگیرد.

اشکال عدم فارquیت فرق میان بایع و مشتری در ضمان

ان قلت: بایع و مشتری در یک جهت مساوی و در یک جهت هم اختلاف دارند، بایع و مشتری در این که هر دو ید عدوانی بر مال مردم پیدا کرده‌اند مساویند؛ بایع بر مبیع که مال مالک بوده، ید عدوانی پیدا کرده و این مبیع را تحویل مشتری داده، مشتری هم ید عدوانی پیدا کرده، که ید هر دو ید عدوانی که سبب ضمان است.

اما اختلاف فقط در این جهت است، که بعد از این که بایع مبیع را به مشتری داد و در ید او خود به خود تلف شد، مستشکل می‌گوید: این نمی‌تواند فارق بین بایع و مشتری باشد، اگر تلف خود به خود تحقق پیدا کند، این نمی‌تواند دلیل بر این باشد که مثلاً در آن ده دینار مقابل ثمن، فقط مشتری ضامن است و اگر مالک بیست دینار را از بایع گرفت، بایع در آن ده دینار باید به مشتری رجوع کرده و از او بگیرد.

به عبارت دیگر مستشکل می‌گوید: دلیلی نداریم بر این که تلف که در ید مشتری حاصل شده، سبب برای ضمان باشد. مستشکل می‌گوید: با این که بایع و مشتری، هر دو مساویند در این که یدی که بر این مال پیدا کردند، ید عدوانی است، پس هر دو ضامنند و تنها فرق این است که این مبیع در زمانی که در اختیار مشتری بوده، خود به خود تلف شده و دلیلی هم نداریم که چون حصول تلف در ید مشتری بوده، پس فقط مشتری ضامن باشد، اما بایع دیگر ضمانی نداشته باشد.

جواب شیخ(ره) از این اشکال

مرحوم شیخ(ره) در جواب از این اشکال فرموده: باید مقدمات توضیح دهیم که در صورتی که یک مال، مال واحد است، شیء و مال واحد چطور سبب می‌شود که عهده‌های مختلف و متعدد مشغول شود؟

شیخ(ره) فرموده: اول باید کیفیت اشتغال ذمه را بررسی کنیم، تا بعداً جواب از این اشکال داده شود.

تبیین محل نزاع

در جایی که یک نفر مال دیگری را غصب می‌کند، بعد در یدش تلف شود، می‌گوییم: ذمه این فرد مشغول است و بحثی هم نیست، اما در جایی که افراد متعدد، بر مال غیر ید عدوانی پیدا می‌کنند، چطور می‌توانیم بگوییم: پنج نفر بر مال غیر ید پیدا کرده‌اند، لذا ذمه تمام این پنج نفر مشغول است.

این یکی از مشکلات بحث فقه، در خصوص بحث معاملات است، که فقهاء در اینجا بسیار کنکاش و دقت کرده و این بحث بحث بسیار دقیقی است. گرچه جای این بحث کتاب الضمان است، اما مرحوم شیخ (ره) در اینجا به مناسبت بیان کرده‌اند.

پس باید این مساله را بررسی کنیم، که چطور می‌شود که وقتی مال، مال واحد است، فقط می‌تواند یک ذمه را مشغول کند، در حالی که فقهاء گفته‌اند: اگر ده نفر هم بر این مال ید عدوانی پیدا کردند، ذمه هر کدام یک از این ده نفر مستقلاً مشغول است، مخصوصاً با توجه به این نکته، که «ما» موصوله در «علي الید ما اخذت»، شیء واحد است.

به عبارت دیگر مرحوم شیخ (ره) فرموده: در اینجا یک صغری و کبری داریم، «علي الید ما اخذت»، ما اخذت شیء واحد است. این صغری و کبری هم این است که شیء واحد فقط صلاحیت دارد، که یک ذمه را مشغول کند، پس در ما نحن فیه اگر شیء واحد مورد ید عدوانی قرار گرفت، علي القاعده باید یک ذمه مشغول باشد، در حالی که می‌بینیم فقهاء گفته‌اند: اگر ده نفر هم بر این مال ید عدوانی پیدا کردند، ذمه ی هر ده نفر مشغول است، به طوریکه مالک به هر کدام از اینها می‌تواند رجوع کند.

اگر این روشن شود، اساس آن اشکال جواب داده می‌شود، چون اساس آن اشکال روی این میناست، که مالک هم می‌تواند به مشتری رجوع کرده و غرامات را از او بگیرد و هم به بایع، پس اول باید این مساله را بتوانیم تصحیح کنیم، که چگونه مالک می‌تواند به هر کدام از اینها رجوع کند و تصحیح این فرع بر این است که اثبات کنیم، با اینکه مال، مال واحدی هست، اما ذمه های متعدد در اینجا مشغول شده است.

این را اگر بتوانیم اثبات کنیم، که با وجود این که مال، یکی است، اما ذمه ها و عهده های متعدد مشغول شده، که نتیجه این می‌شود که مالک می‌تواند به هر کدام از اینها رجوع کند، اما اگر کسی گفت: این محال است که مال واحد ذمه های متعدد را مشغول کند، مثلاً چه بسا کسی بگوید: کسی که آخر از همه ید بر آن پیدا کرده، فقط ذمه اش مشغول و ضامن است.

تطبیق عبارت

«ثم إنَّ ما ذكرنا كَلَّه من رجوع المشتري على البائع بما يغرمه»، کل آنچه را که ذکر کردیم، که مشتری می‌تواند به سبب آنچه که غرامت داده، به بایع رجوع کند، یعنی غراماتی را که مشتری به مالک داده، می‌تواند از بایع بگیرد، «إنَّما هو إذا كان البيع المذكور صحيحاً من غير جهة كون البائع غير مالك»، این رجوع مشتری در صورتی است که با قطع نظر از فضولی بودن، معامله از سائر جهات صحیح باشد. «أمَّا لو كان فاسداً من جهة أخرى فلا رجوع على البائع»، اما اگر از یک جهت دیگر، علاوه بر فضولی بودن، فاسد باشد، مثل این که مبیع مجهول باشد، دیگر مشتری در غراماتی که به مالک می‌دهد، نمی‌تواند بر بایع رجوع کند، «لأنَّ الغرامة لم تجيء من تغرير البائع في دعوى الملكية»، چون غرامت از تغریر بایع در ادعای ملکیت نیامده است، در بحث گذشته گفتیم که: علت رجوع مشتری به بایع، تغریر بایع استو المغرور يرجع الي من غر، «وإنَّما جاءت من جهة فساد البيع»، بلکه غرامت از خهت فساد بیع است، «فلو فرضنا البائع صادقاً في دعواه لم تزل الغرامة»، حال اگر فرض کنیم که بایع فضولی در ادعای خودش صادق باشد، غرامت زائل نمی‌شود، یعنی این طور نیست که بگوییم: غرامت را مشتری نباید به مالک بدهد، «غاية الأمر كون المغرور له هو البائع على تقدير الصدق»، نهایتاً کسی که باید غرامت به او داده شود بایع است، به شرطی که واقعا در ادعای مالکیتش صادق باشد، بایع مغرور له می‌شود، یعنی غرامت باید به او داده شود. «والمالك على تقدير كذبه»، «والمالك» عطف به بایع است، اما بر فرض کذب بایع در ادعای مالکیتش، غرامت باید به مالک داده شود، «فحكمه حكم نفس الثمن في التزام المشتري به على تقدير صدق البائع وكذبه»، یعنی حکم این غرمی که مشتری باید بدهد، حکم خود ثمن است، در این که مشتری به آن التزام پیدا کرده، همان طوری که نسبت به ثمن گفتیم خود مشتری ثمن را داده و به آن ملتزم شده، که دیگر بحثی ندارد و فرقی هم نمی‌کند که بایع صادق باشد یا کاذب، منتها اگر صادق باشد، غرامت را به بایع می‌دهد و اگر کاذب باشد، غرامت را باید به مالک بپردازد.

«ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ مِمَّا ذَكَرْنَا: أَنَّ كُلَّ مَا يَرْجِعُ الْمُشْتَرِي بِهِ عَلَى الْبَائِعِ إِذَا رُجِعَ عَلَيْهِ»، در هر چیزی مشتری به بایع رجوع می‌کند، اگر مالک به مشتری رجوع کند، «فَلَا يَرْجِعُ الْبَائِعُ بِهِ عَلَى الْمُشْتَرِي إِذَا رُجِعَ عَلَيْهِ»، اما بایع دیگر در آنچه که به مالک داده، به مشتری رجوع نمی‌کند، «لَأَنَّ الْمَفْرُوضَ قَرَارَ الضَّمَانِ عَلَى الْبَائِعِ»، چون مفروض، یعنی به حسب قاعده غرور، قرار و استقرار ضمان بر بایع است. «وَأَمَّا مَا لَا يَرْجِعُ الْمُشْتَرِي بِهِ عَلَى الْبَائِعِ كَمَسَاوِي الثَّمَنِ مِنَ الْقِيَمَةِ»، اما در آن مقداری که مشتری دیگر رجوع به بایع نمی‌کند، مثل آن عشره مساوی با ثمن از قیمتی که مشتری به مالک می‌دهد، «فَيَرْجِعُ الْبَائِعُ بِهِ عَلَى الْمُشْتَرِي إِذَا غَرَمَهُ لِلْمَالِكِ»، بایع به این مقدار می‌تواند بر مشتری رجوع کند، اگر این مقدار را غرامت به مالک داد، «وَالْوَجْهُ فِي ذَلِكَ حَصُولُ التَّلَفِ فِي يَدِهِ»، اگر مالک آن ده دینار مساوی با ثمن را، از اول از خود مشتری می‌گرفت، چون در آن مقدار مساوی غروری وجود ندارد، مشتری در آن مقدار حق رجوع به بایع ندارد، حالا اگر مالک همان ده دینار مساوی را از بایع گرفت، می‌تواند در این مقدار به مشتری رجوع کند، چون تلف در ید مشتری واقع شده است.

در بحث گذشته بین خود ثمن و بین این غرامتی که مشتری می‌دهد، تفکیک کردیم و اقوال ثلاثه‌ای را که در این مورد بود بیان کردیم، که مرحوم شیخ (ره) هم تفصیل داده‌اند؛ بین آن مقدار مساوی به با ثمن و آن مقدار زائده با ثمن، که در مقدار مساوی مشتری حق رجوع به بایع را ندارد، اما در مقدار زائد حق رجوع به بایع را دارد.

«فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّ كَلَّامَ الْبَائِعِ وَالْمُشْتَرِي يَتَسَاوَيَانِ فِي حَصُولِ الْعَيْنِ فِي يَدِهِمَا الْعَادِيَةِ الَّتِي هِيَ سَبَبٌ لِلضَّمَانِ»، بایع و مشتری هر دو در این که یدشان ید عدوانی است مساویند، آن هم ید عدوانی که سبب ضمان است و فقط فرقتشان این است که «وَحَصُولُ التَّلَفِ فِي يَدِ الْمُشْتَرِي لَا دَلِيلَ عَلَى كَوْنِهِ سَبَباً لِرَجُوعِ الْبَائِعِ عَلَيْهِ»، تنها فرقی که وجود دارد این است که تلف در ید مشتری بوده است، که البته مستشکل صورت اتلاف را استثنا می‌کند، تلف یعنی خود به خود از بین رفت، که اگر در خانه بایع هم بود، از بین می‌رفت، مستشکل می‌گوید: این که تلف در ید مشتری بوده، سبب برای رجوع بایع بر مشتری نیست.

آن «واو» غلط است، یا باید واو نباشد و یا یا اگر واو هم هست، قبلش «لا وجه له» افتاده و عبارت این است: «وَحَصُولُ التَّلَفِ فِي يَدِ الْمُشْتَرِي لَا وَجْهَ لَهُ وَلَا دَلِيلَ»، «لا وجه له» یعنی «لا وجه للفرق» نمی‌تواند وجهی برای فارق بودن بین بایع و مشتری باشد.

بعد مستشکل می‌گوید: «نعم، لو أَتَلَفَ بِفَعْلِهِ رَجَعَ؛ لَكُونَهُ سَبَباً لَتَنْجِزِ الضَّمَانِ عَلَى السَّابِقِ»، بلکه اگر مشتری اتلاف کرد، که گفتیم: بین تلف و اتلاف فرق است، بایع به مشتری رجوع می‌کند، چون سبب تنجز و استقرار ضمان بر سابق، یعنی بایع است. اگر این مال را مشتری اتلاف نمی‌کرد و تحویل مالک می‌داد، دیگر نه بایع و نه مشتری، هیچ کدام ذمه‌شان مشغول نمی‌شد، اما حال که مشتری این مال را اتلاف کرد، ضمان بر سابق یعنی بایع تنجز پیدا می‌کند.

«قُلْتُ: تَوْضِيحُ ذَلِكَ يَحْتَاجُ إِلَى الْكَشْفِ عَنْ كَيْفِيَّةِ اشْتِغَالِ ذِمَّةِ كُلِّ مِنَ الْيَدَيْنِ بِبَدْلِ التَّالِفِ وَصِرُورَتِهِ فِي عَهْدَةِ كُلِّ مِنْهُمَا»، توضیح این مطلب احتیاج دارد که کیفیت اشتغال ذمه دو ید، نسبت به بدل تالف را کشف بکنیم و این که این بدل در عهده ی هر کدام از این دو است. می‌گوییم: مگر چه اشکالی دارد که دو ذمه مشغول شود؟ می‌فرماید: «مَعَ أَنَّ الشَّيْءَ الْوَاحِدَ لَا يَقْبَلُ الْإِسْتِقْرَارَ إِلَّا فِي ذِمَّةٍ وَاحِدَةٍ»، شیء واحد فقط قابلیت استقرار در یک ذمه را دارد، «وَأَنَّ الْمَوْصُولَ فِي قَوْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتَ شَيْئاً وَاحِداً»، موصول در «علي اليد ما اخذت» شیء واحد است، پس باید یک ذمه مشغول شود. «كَيْفَ يَكُونُ عَلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الْيَدَايِ الْمَتَعَدَّةِ؟»، این «کیف» هم باید «فکیف» باشد، یعنی پس چگونه بر هر کدام از این ایادی متعدده است.

تحلیل شیخ (ره) از ایادی متعدده

شیخ (ره) فرموده: باید این مساله را بررسی کنیم، که «علي اليد» یعنی چه؟ «علي اليد» یعنی عهده این مالی که در ید شما واقع

شد، که تدارک آن در صورت تلف، بر ذمه شماسست، یعنی وقتی انسان بر مال غیر ید پیدا کرد، «علي الید» یک چیز تعلیقي را بر ذمه انسان می آورد، که اگر این مال تلف شد، تدارکش بر عهده ی شماسست، ولو این که در ید غیر تلف شود. البته نه این ید ظاهري، بلکه تسلط بر مال غیر پیدا کردید.

«علي الید» می گوید که: تدارک این مال اگر تلف شد، بر عهده شماسست. در نتیجه معنای این که تدارک هست، یعنی اگر این مال تلف شود، چه در ید این تلف شود، چه در ید او، چون می گوئیم: یک چنین قضیه تعلیقيه ای محقق می شود، لذا اگر تلف شد، باید تدارک کنی، چه در ید تو تلف شود، یا در ید دیگری.

بنابراین یک معنای تعلیقي این چنینی دارد، که لازمه آن این است که اگر هر کسی بر مال غیر ید پیدا کرد، واجب است که از عهده این مال خارج شود. لذا اگر ده نفر بر این مال ید پیدا کردند، بر هر کدام از اینها واجب می شود، که از عهده آن خارج شوند.

بنابراین شیخ (ره) فرموده: بر هر کدام خروج از عهده واجب می شود و لذا مالک حق رجوع به هر کدام از اینها را هم دارد.

تطبیق عبارت

«فنقول: معنی کون العین المأخوذة علی الید: کون عهدتها و درکها بعد التلف علیه»، شیخ (ره) فرموده: «علي الید» را معنا کنیم و معنایش هم این است که تدارک و جبران آن بعد از تلف بر این شخص است. «فإذا فرض أید متعددة يكون العین الواحدة في عهدة كلٍّ من الأیادي»، پس اگر ایادی متعدده باشد، این عین در عهده هر کدام از این ایادی است، «لكن ثبوت الشيء الواحد في العهدة المتعددة معناه: لزوم خروج كلٍّ منها عن العهدة عند تلفه»، این که یک شیء در عهده های متعدد است، معنایش این است که هر کدام از این عهده ها، وقتی این مال تلف شد، باید از عهده آن خارج شوند، «و حيث إنَّ الواجب هو تدارك التالف الذي يحصل ببدل واحد لا أزيد»، و چون واجب تدارک تالفی است که با دادن یک بدل واحد محقق می شود و نه بیشتر، «كان معناه: تسلط المالك علی مطالبه كلٍّ منهم بالخروج عن العهدة عند تلفه»، معنایش این است که مالک می تواند هر کدام از این عهده ها را، به سبب خروج از عهده هنگامی که تلف می شود مطالبه کند.

این توضیح و دقت بیشتری لازم دارد، که ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين